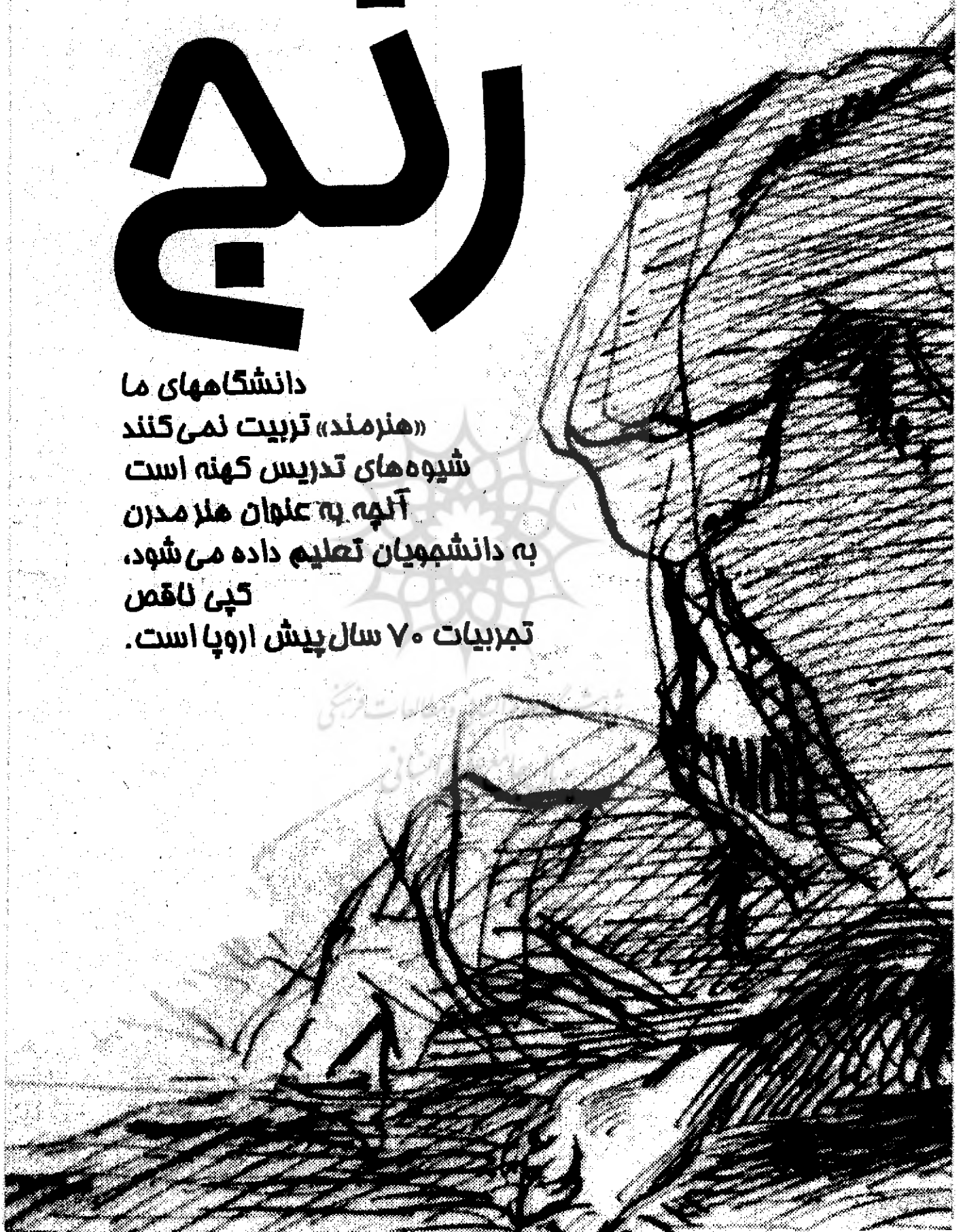


رنج

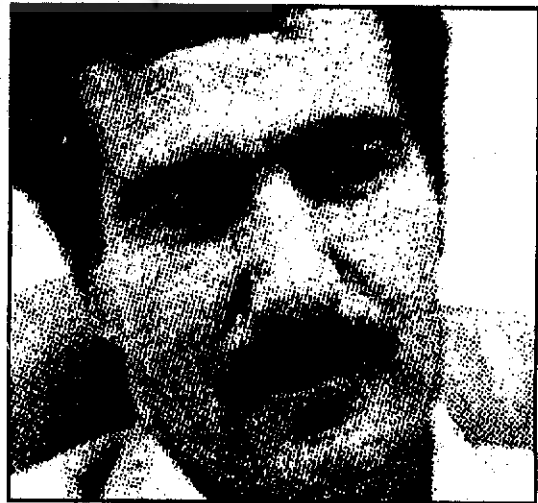
دانشگاههای ما
«هنرمند» تربیت نمی‌کنند
شیوه‌های تدریس کهنه است
آنچه به عنوان هنر مدرن
به دانشجویان تعلیم داده می‌شود،
کپی ناقص
تجربیات ۷۰ سال پیش اروپا است.



■ گرایش هنرجویان جوان و دانشجویان هنری را به هنرهای سنتی چگونه ارزیابی می‌کنید و آیا این نوع گرایش اصولاً ضرورت دارد یا نه؟ و در صورت تأیید شما چگونه می‌تواند هدایت شود؟

● آنقدر در دو دهه اخیر هنر سنتی - دینی لوژ شده که جوانها و دانشجویان ما نسبت به شناخت حقیقت و واقعیات موجود و «آنچه هست» و «آنچه باید باشد» رغبتی نشان نمی‌دهند. تا کنون به جای آشنا کردن هنرجویان و دانشجویان به مبانی و فلسفه حقیقی هنر ایرانی، صرفاً به صورت و گرته برداری‌های کاریکاتور گونه اکتفا شده که به نظر من شاید خیلی هم بی‌غرض مطرح نشده است، در صورتی که به عنوان مثال به کارگیری اشکال هندسی در هنر کهن ما صرفاً صوری و ظاهری نیست، بلکه کاملاً آکنده از رموز دلنشین است. مربع و دایره و خطوط اسلیمی هر کدام نماد جهان، کائنات و حرکت مداوم موجودات به گرد حقیقت هستی است. در معماری ناب مساجد ما همواره نوعی تبدیل بی‌وقفه مربع به دایره و دایره به مربع رعایت شده است. پلان اصلی مساجد بر مربعی بنا شده است که رأس آن با کنبندی آذین می‌شد و این دایره تبدیل شده به کنبه با ظرافت با یک مرکز واحد منتهی می‌شود که بر گرداگرد این کنبه، نقوش اسلیمی و موسیقی وار در گردشند. اینها نمی‌توانند صرفاً صوری باشند. تطبیق رموز اینها با تناسبات هندسی و ریاضیات، حیرت انگیز است و ارتباط اینها و اکتاواهای موسیقی و پرده‌های آن و شباهت هر دوی اینها به فواصل کیبانی نمی‌تواند اتفاقی یا نسنجیده باشد. بنابراین کپی و مونتاژ خام اینها بدون زمینه‌های روحی و مطالعاتی قبلی، فاجعه ایجاد کرده و می‌کند. مثلاً ریتم در هنر کهن ما به شکل موتیف‌ها یا بقولی جملات بصری و در عین حال متنوعی است که معمولاً در یک حرکت منحنی وار یا منتهی به منحنی به گرد یک محور و مرکز در حال گردشند. یعنی نوعی اندیشه ریاضی مقدس، بستر این حرکت است. در صورتی که در کار بسیاری از هنرمندان ایرانی و حتی هنرمندی مثل «اشر» همین حرکت تقلید می‌شود. اما با وجود ویژگیهای فنی هنری به هیچ وجه با ساحت حقیقی این حرکت ارتباطی ندارد. بعضی هم به قول

مرتضی گودرزی
از نقاشان فعال معاصر ماست که علاوه بر فعالیت در زمینه پژوهش هنرهای تجسمی و خلاقیت‌های هنری خصوصاً نقاشی، دستی هم در آموزش این هنر دارد.
او هم اکنون دانشجوی دوره دکترای فلسفه هنر دانشگاه مرکزی انگلستان UCE می‌باشد.
از ایشان تابحال دهها مقاله و نقد در زمینه‌های گوناگون هنرهای تجسمی انتشار یافته است.
آنچه در پی می‌آید متن مصاحبه کوتاه روزنامه ایران (شماره ۱۳۲۸) با ایشان است.



خودشان در شکل نوین پرداختن به هنر سنتی، این رمز که به عنوان عنصر اصلی هنر دینی مطرح بوده است را با (Absurd) یا نوعی «ابهام بی جواب» یا بی معنایی و عدم انتقال مفاهیم متعالی جایگزین کرده‌اند. در صورتی که نوع برخوردی که امروزه با هنر نوین می‌شود اصولاً تپی از هرگونه رمزی است. از طرفی تحقیر و ناچیز شمردن چنین اندیشه‌هایی نیز متأسفانه بدون مطالعه، گریبانگیر بسیاری از مدرسین و اساتید ماست.

■ وضعیت هنرمردن (هنرهای تجسمی) رابطه کلی در جهان و ایران چگونه می‌بینید و چشم انداز آن را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

● پر واضح است که در جهان معاصر، که قهرمان ممتاز را در کلافهای سردرگم خود به اسارت درمی‌آورد، سادگی جای خود را به سیستم‌های پیچیده اجتماعی داده است و هر انسان ممتاز و غیرممتازی در دایره مناسبتهای نهادهی شده آن قرار ندارد. به این خاطر، جبر و قانون دو دایره متناظرند که مبانی یکدیگر را تثبیت و تقویت می‌کنند. جبر محیطی، بیانگریا از جهتی دیگر به وجود آورنده قوانین و تعینات مختلف آن گستره فرهنگ فکری و رفتاری جامعه است و بدین جهت زیرساخت هر اثری را تشکیل می‌دهد و در هر متنی می‌توان تعینات آن را آشکار دید. ویلیام جیمز بنیانگذار مکتب پراگماتیسم (اصالت عمل) معتقد بود که «هنر چیزی است که در عمل، نتیجه مثبت داشته باشد». اما مادر عمل دیدیم که روند تحولات هنر در جهان و خصوصاً در کشورهای غربی تحت تأثیر مسائل سیاسی و خصوصاً اقتصادی است. کوشش برای اثبات مطلق این نکته که هنر (خصوصاً هنرهای تجسمی) روندی مستقل دارد و حتی تأثیرگذار است در شرایط امروزی کاری بیپایه و ساده‌اندیشی است. سالهاست که دیگر هیچ اثر هنری بزرگ و چشمگیری خلق نشده است. هنرمندان در عین حال که به لحاظ «مختصات» کوچکتر می‌شوند، مرتباً از نظر اندازه نیز به هم نزدیک می‌شوند. به نظر می‌رسد دیگر بزودی هنرمند بزرگی ظهور نخواهد کرد.

■ آموزش در مراکز آموزشی هنر در کشور را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

● متأسفانه سامانه آموزشی هنر به هیچ وجه بر اساس نیاز واقعی و حقیقی کشور طراحی نشده

است. کما این که قریب به بیست سال است که با وجود سخنرانی‌ها و کنفرانسها و میزگردها و مقالات، هیچگونه اقدام جدی برای رفع مشکلات آن صورت نگرفته است. هنری که آموزش داده می‌شود و اخیراً با صورتهای تعریف نشده مدرن آمیخته شده است فقط نوعی فن آوری است که راه به جایی نمی‌برد. جوهره هنر و خلاقیت، محال است که بتواند آموزش داده شود. هنر غیرقابل تقلید است. هنرمند غیرقابل تکرار شدن است.

تحریک و هدایت دانشجویان و هنرجویان به نوآوری‌های افراطی با استفاده از نوجویی و نوکویی که ویژگی ذهنهای جوان و فعال است نیز بدون پشتوانه خطرناک است. هنر مدرن یک فضا و یک ساحت است که باید درک شود و گرفته کپی یا تقلید کورکورانه راه به جایی نمی‌برد. در ایران زمانی که فردوسی شاهنامه جاویدان خود را سرود، بسیاری سعی کردند تا شبیه آن را بسازند و بسرایند. خواجهی کرمانی «سام نامه» و اسدی طوسی «گرشاسب نامه» را نوشت. گرچه این دو از توانایی و استعداد عالی برای سرودن اشعار حماسی برخوردار بودند اما هرگز نتوانستند اثری چون شاهنامه خلق کنند. آثار بزرگ دیگری در حیطه ادب و هنر این سرزمین همچون مثنوی و دیوان حافظ داریم که تقریباً غیرقابل تکرار هستند. این قله‌ها بقدری دست نیافتنی هستند که گوته شاعر و متفکر آلمانی خود را شاگرد حافظ می‌داند و حتی پر واضح است که اثر معروف «فاوست» متأثر از اشعار حافظ و تا حدودی سعدی بوده است. بنابراین دانشجویان یا هنرجویان باید نوعی «هدایت آزاد» شود. آنچه به عنوان هنر مدرن تعلیم داده و ادعا می‌شود که آونگار است کپی ناقص تجربیات بیش از ۷۰ - ۶۰ سال پیش اروپاست. سیستم واحدی دانشگاهی و تقسیم بندیهای لیسانس و فوق لیسانس برای هنرهای تجسمی به هیچ وجه منطقی و بر اساس نیاز نیست. از دل این سیستم نه تنها هنرمند بیرون نخواهد آمد بلکه حتی کارشناس به معنای واقعی هم بیرون نخواهد آمد.

■ ظهور مدرنیته یا مدرنیسم در ایران و محافل هنری آن از نظر شما چگونه است و در مورد مسأله هویت گرایی که خصوصاً بعد از انقلاب مطرح شده نظر شما چیست؟

● اصولاً مدرنیته خود یک سنت است. زیرا این نوع تفکر محصول طراحی عمدی یک یا چند تا

فیلسوف و متفکر نیست که در یک مقطع زمانی ایجاد شده باشد. البته مدرنیته تحولی است در دوران جدید و آزادی و فلسفه آزادی نقطه عطف آن است که خود آن هم متضمن یک نگرش معرف شناسی جدید و ارزشهای جدیدی است. اما آنچه امروز به عنوان مدرنیته در هنر مطرح است خود قیدی پنهانی ساخته است که نوع و شکل آرایه آن بسیار آزاردهنده است. یعنی چارچوبی را ساخته اند که خارج از آن همه چیز واپس گرا و کهنه است و این خود با فلسفه آزادی در هنر مدرن اصولاً منافات دارد. هرچند که من اصولاً با آن آزادی تعریف نشده در هنر مدرن خیلی موافق نیستم زیرا این تجلی یک اندیشه کاپیتالیستی افراطی است. متأسفانه در کشور ما ارزیابی تحولات هنری منتزع از بستریهای اقتصادی و سیاسی آن مد شده است. مثلاً ببینید انسجام کلی همه جوامع مدرن و امدار روابط میدانه‌ای آزاد و نظم بازار جهانی است. وقتی کسی مثل جیمز بوکانان (James Buchanan) معتقد است که برای همه چیز حتی سیاست هم می‌توان یک تحلیل اقتصادی آرایه داد یعنی تئوری اقتصادی بر اساس تجزیه و تحلیل «هزینه» و «نفع» و این فکر تسری پیدامی‌کند در جای جای جامعه جهانی و

هزار مسأله مهم دیگر، فرآیندهای پیچیده جامعه جهانی را نمی‌توان با چند ده صفحه مطلب جمع و جور شده و تکرار مکرر آن از نوآوری هنر مدرن سخن راند. هیچ وقت آقایان نمی‌پرسند مثلاً بین این تئوری مک لوهان کانادایی که یکی از ایدئولوگهای برجسته ارتباط جمعی در جهان است و معتقد است که تاریخ بشر سه دوره فرهنگی را طی کرده، یعنی دوره فرهنگ شفاهی، دوره فرهنگ کتبی و دوره فرهنگ تصویری که ادامه هم دارد و میان مثلاً هنر اکشن و کانسپچوال، میثمالیسم و این همه افراط و تأکید بر نوآوری چه ارتباطی است؟ در عین حال، حیرت آور این که عده‌ای هم در آن طرف تلاش می‌کنند که هنر سنتی را آن هم به شکل قدیم آن در ایران مجدداً احیا کنند، که این هم کوششی بیبوده است و تقریباً محال است که در جامعه ما و در این فضا مجدداً تجلیات هنری را همچون گذشته چه به لحاظ معنا و خصوصاً صورت داشته باشیم. ولی چیزی که می‌تواند صحیح تبیین و راه آموزی شود شکل برخورد با مدرنیسم و چگونگی پذیرش آن است. هیچ عقل سلیمی صورتهای نوین هنر مدرن را نمی‌تواند انکار کند اما شکل صحیح آرایه آن حقیقتاً این گونه نیست که ما می‌بینیم. شکلی که



من می بینم ایجاد بحران فرهنگی کرده و می کند.
 ■ در مورد این بحران فرهنگی که
 اشاره کردید نظر خود را روشن تر
 بفرمایید.



● احساس می کنم تالم آورترین
 شکل بحران فرهنگی در میان
 تیب فرهنگی ما ارزشهای
 معنوی از دست رفته
 است. فکر می کنم بخش
 وسیعی از آرمانهای ما و
 نسل همفکر ما بتدریج
 در عمل رنگ باخته اند.

یاس متأثر از دگرگونی ارزشهای از دست
 رفته در همه جا بشدت به چشم می خورد و
 بسیاری مبدل به عمله فرهنگی شده اند، آن هم
 نه از نوع مثبت آن. منافع شخصی بحدی جایگزین
 منافع جمعی و اجتماعی شده که کسی، دیگری را
 باور نمی کند. البته نمی خواهم مثل شوپنهاور با
 بدبینی تمام، زندگی را سراسر شر بدانم و آن را
 «پاندولی میان رنج و کسالت» بدانم اما واقعیت آن
 است که همراهی با درد دلها، گله ها، اعتراض ها و
 حتی پرخاشگری ها به وضعیت های مختلف تا جایی
 است که منافع مادی فردی تأمین شود. همراهی
 همراهان حتی تا نیمه راه هم نیست. شخصیت
 افراد از داخل یک اتاق تا بیرون یک اتاق فرق
 می کند. کسانی که برای خود و عده فراوانی دارای
 Level هستند وقتی موقعش برسد همه هیکلشان
 تبدیل به یک دم می شود و برای گرفتن یک امتیاز
 مادی می جنبند. بحران اخلاقی به صورت خزنده
 در تک تک ساحات و پیش از هر چیز در ارتباط
 بین افراد آسیب می رساند و در نهایت،
 این آسیب پذیری، موجب شکل دیگری از تنش
 می شود. در جامعه ای چنین بحرانی، افراد در ایجاد
 ارتباط سالم دچار مشکل شده اند. بخاطر همین
 است که به نام هنر اما با مقاصد دیگر، همدیگر را
 تخریب می کنند. به جای آن که بعد از گذشت بیش
 از پنجاه سال از آموزش آکادمیک هنر در ایران و
 این همه مشکلات اساسی و پیچیده در تعریف هنر
 و جایگاه آن، شکل آرایه و حتی مشکلات مادی
 نود درصد از هنرمندان و هزار مسأله دیگر، بحثهای
 بنیانی صورت بگیرد و افراد صاحب نظر که اغلب
 هم سعی می کنند خود را به عنوان ایدئولوگ های
 هنری مطرح کنند در مباحثه های علمی نظرات
 یکدیگر را نقد کنند و به جای آن که صرف نظر از

اهداف شخصی به افقهای وسیعتر نگاه کنند و
 فکر کنند، فقط در محافل دانشجویی یا نیمه
 خصوصی و یکسویه به تخریب دیگران می پردازند
 و مسائل و مطالب کهنه ای که خود متفکرین غربی
 هم آنها را قبول ندارند به نامهای مختلف به خورد
 جوانان می دهند. از طرفی فشار زندگی، بسیاری
 را دارد از پا در می آورد. در میان هنرمندان یا
 کسانی که بالاخره به صورت حرفه ای درگیر کار
 هنری هستند کسانی وجود دارند کم هم نیستند
 که از حداقل زندگی مادی هم برخوردار نیستند.
 هیچ بحث جدی علمی در زمینه هنر اتفاق نمی افتد.
 از طرف دیگر هر چند خیلی ها نسبت به مسائل
 هنری و جریانات آن ولو غلط، نظر دارند اما
 به محض دستیابی به یک موقعیت خاص،
 محافظه کارانه از کنار ماجرا رد می شوند. آنچه که
 غربت و عدم حضور آن را می توان به وضوح
 احساس کرد، وجود هنرمندان و دلسوختگان و
 شجاعانی است که ضمن تسلط بر زبان هنر، آزاد
 و رها از قیود مادی و محافظه کاری، نه از فردیت
 خود بلکه از نسلی که از دست می رود و از وضعیت
 هنرهای تجسمی این کشور (نه فقط از تعداد افرادی
 خاص) در همه حیطه ها دفاع کند.

Peter Paul RUBENS ♦ نبوغ شگفت انگیز در تصور و تخیل

روبنس

از چشم ها می خواهد که گوش فرا دهند!

در فصلنامه
هنرهای تجسمی
شماره ۹

